

عشقی

سیمای نجیب یک آنارشیت

نویسنده

محمد قائد

www.ketab.ir



نسترمای
تهران
۱۳۹۴

سرشناسه:	قائد شرفی، محمد، ۱۳۲۹-
عنوان و پدیدآور:	عشقی: سیمای نجیب یک آنارشیت؛ محمد غاedi
مشخصات نشر:	تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری:	۲۸۸ ص. مصور.
شابک:	ISBN 978-964-209-239-4
یادداشت:	فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
یادداشت:	صفحه عنوان به انگلیسی:
یادداشت:	<i>M. Ghaedi. Eshghi: Portrait of an Anarchist's Innocence</i>
یادداشت:	کتابنامه به صورت زیر نویس.
موضوع:	عشقی، محمدرضا بن ابوالقاسم، ۱۳۱۲-۱۳۴۳ ق. — نقد و تفسیر.
موضوع:	شعر فارسی — قرن ۱۴ — تاریخ و نقد.
موضوع:	روشنفکران — ایران — قرن ۱۴.
موضوع:	ایران — تاریخ — قرن ۱۴.
رده بندی کنگره:	۱۳۹۴ ع۵ ق/ PIR۷۷۷۷
رده بندی دیویی:	۸۱/۶
شماره ی کتابخانه ی ملی:	۴۰۰۴۰۵۷

عشقی
سیمای نجیب یک انارش است

نویسنده	محمد بد
چاپ اول	زمستان ۱۳۹۲
تیراژ	۱۵۰۰ نسخه
مدیر هنری	حسین سجادی
لینوگرافی	گرافیک گستر
چاپ جلد	صنوبر
چاپ متن و صحافی	سپیدار

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۲۳۹-۰
همه حقوق برای ناشر محفوظ است.



فهرست

- ۷ یادداشت بر چاپ سوم
- ۹ یادداشت بر ویراست دوم
- ۱۱ پیش‌رامد
- ۱۳ پیشگفتار: نقد میراندیشه به عنوان ماجرای زندگی
نگامی به سیر ادب ایران در روزگار عشقی و وقایع مهم عصر او ۲۷
- ۳۳ فصل اول: در صحنه پیکار اجتماع
تجربه‌های نوجوانی ۱. سن و مخرجت ۳۴. بر صحنه تئاتر ۴۴
- ۵۹ فصل دوم: جهان‌بینی و اندیشه سیاسی
نگاه به گذشته و درک از تاریخ ۱۹. عصر از توده، حکومت و
قدرت اجتماعی ۶۴. عید خون: کشتار بزرگ رسیده به در ۷۱.
نظریه 'شکست' مشروطیت ۸۳. فراخوان انقلاب دائم ۸۹.
داستان 'به مشروطه رسیدگان' ۱۰۰
- ۱۰۳ فصل سوم: پاره‌ای عقاید و احساس‌ها
در دفاع از حقوق زنان ۱۰۳. طبیعت، دهر و آسمان ۱۰۹. هجو
و مدح ۱۱۲. علقه‌های نهانی، جدل‌های آشکار ۱۲۳
- ۱۳۱ فصل چهارم: ارزش ادبی
نوگرایی و تجدد در ادبیات ۱۳۴. گام بلند به پیش ۱۳۹

فصل پنجم: مانیفست و بیانیه در قالب داستان منظوم
۱۴۹ ادبیات به عنوان ابزار تهییج توده ۱۶۶

فصل ششم: تجربه روزنامه‌نگاری
۱۷۹ میراث روزنامه‌نگاری صدر مشروطیت ۱۷۹ . دوشنبه این
ماه، چهارشنبه ماه بعد ۱۸۳ . غزل خداحافظی ۲۰۴

۲۲۹ پایان سخن

ضمیمه ۱
۲۴۱ نامه به بانو ناثان ۲۴۱ . مقدمه «افسانه» ۲۴۳ . نامه‌هایی
به عشقی ۴۸

ضمیمه ۲
۲۵۱ قتل شاعر جوان، ملک‌الشعراء بهار ۲۵۱ . قتل عشقی، روزنامه
مرد امروز ۲۵۵ . سعید نفیسی ۲۶۱ . اردشیران عصر طلایی،
ابراهیم خواجه‌نوری ۲۶۵ . انعکاس ۲۶۷ . حسین مکی
۲۶۷ . خبر روزنامه ایران ۲۶۹ . نامه مدیران خریا منتسب به
گروه اقلیت مجلس ۲۷۰

تصویرها
۲۷۳
۲۸۱ نمایه

یادداشت بر چاپ سوم

اصطلاح 'از چیزی رنج بردن' را کسانی دلبخواهی به کار می‌برند: فلان شهر از سبب برق، مملکت از تورم شدید و انسان معاصر از سرگشتگی رنج می‌برد — حتی شنیده شده سالاد از کمبود فلفل رنج ببرد. همین‌طور فعل ترکیبی 'اجازه‌دادن': اجازه بدهیم پرندگان در زمستان بمیرند؛ نباید اجازه داد تمایلات ارتجاعی بر نیروی تربیخواهی پیروز شود، و غیره.

اگر کتابی که در دست دارید اجازه داشته باشد از چیزی رنج ببرد، کمبود نسخ است: از سال ۷۷ دو بار چاپ شده و به دست بسیاری خوانندگان بالقوه نرسیده است. برای کاستن از آن رنج، نگارنده اجازه داد تصویر متن کتاب روی سایت ظاهر شود. اما متنی که در صفحه‌های با شماری قابل توجه شعر و پانویشته و شعر در پانویشته، نیاز به تأملی بیش از مرور در مانیتور دارد. امید که ناشر جدید کتاب اجازه ندهد رنج خواننده بالقوه به دست ادامه یابد.

عشقی حضورش در صحنه فعالیت‌های اجتماعی بسیار دیده بود. خیالپردازی در این باره که اگر دهه‌های بعدی را تجربه می‌کرد طرز فکرش چگونه تغییر می‌یافت، نتیجه‌ای مشخص به دست نمی‌دهد، اما ادامه آن طرز فکر در وقایع بعدی جامعه ایران قابل تشخیص است. گرچه فرصت نیافت مبانی نظری محکمی برای احساسات سیاسی خویش بیابد یا بیروراند، دست‌کم بر این نکته توافق وجود دارد که نام او جایگاهش را در میان روشنفکران و ترقیخواهان ایران ابتدای قرن حفظ کرده است. کسی حتی شبیه او سراغ نداریم که تنها با سه چهار سال حضور برق‌آسا در صحنه ادبیات و اجتماع، در آن فهرست جای گرفته و مانده باشد. ماندگاری‌اش به سبب فوران قریحه سرشار، روحیه‌ای دستخوش ادوار شور-افسردگی و البته مرگ زود هنگامش در بزنگاه پرتنش تغییر سلطنت بود.

در چاپ دوم، پانوشته‌ها را از انتهای فصل‌ها یکسره به پای صفحه آوردم تا از نظر دور نمانند. پانویس یا پانوشته نزد بیشتر خوانندگان حاشیه و حتی اضافات تلقی می‌شود؛ اما در این متن توضیح پایین صفحه گاه مکمل سطرهای بالا، و گاه مطلبی است مستقل که برای قطع‌نشدن جریان بحث به این شکل درج شده، نه چون اهمیت کمتری دارد.

در این چاپ کوشیده‌ام تعداد بیشتری از آن مطالب مکمل را، هم برای زیبایی بصری و یکدست‌تر شدن صفحات و هم به امید توجه بیشتر از سوی خواننده، تا آنجا که تداوم بحث را بر هم نزنند وارد متن کنم. «مانیفست و بیانیه در قالب داستان منظوم» هم، که پیش‌تر نیمی از فصل «ارزش ادبی» بود، مستقل شده است.

زیان و - یادگانی که این متن به لطف آنها ویراسته‌تر شده سپاسگزارم.

م.ق.

دی‌ماه ۹۳

یادداشت بر ویراست دوم

در چاپ دوم کتاب حاضر، پانویس‌ها، یادداشت‌ها و توضیحات دیگر از انتهای هر فصل به پایین صفحه انتقال یافته است. نگارنده کوشیده است برخی متن‌ها و گفتارهایی را که در چاپ‌های مکرر دستخوش تحریف شده‌اند، از جمله مشروح مذاکرات مجلس شورای ایران در آن سال‌ها را، از نخستین منبع و به شکل اولیه نقل کند. بنابراین یادداشت‌های این کتاب بحث اصلی را تکمیل می‌کند و بهتر است بی‌درنگ در دسترس باشد، چرا که بسیاری خوانندگان از مدام پس‌وپیش رفتن در کتابی که می‌خوانند استقبال نمی‌کنند. در این ویرایش، عنوان فرعی پیشگفتار به عنوان کتاب افزوده شد و آن بخش عنوانی جدید یافت.

نقد فکر و شخصیت و آن‌ر سیرزاده عشقی نقد جهان‌بینی و طرز فکری است که در سراسر سده گذشته در جامعه ایران رواج داشته است. این کتاب نه تقدیس یک شاعر، نه بزرگداشت یک متوفی، و نه سنگ‌نگاری نسبت به مردی است که بسیاری از ایرانیان او را دوست دارند بی‌آن که به همان اندازه مشتاق خواندن آثارش باشند. عشقی چشم‌اندازی گسترده برای تامل در کار جامعه و جهان در برابر می‌نهد. اگر حرکت این جامعه با همان آهنگ رشدی که در شخص او دیده می‌شود ادامه یافته بود، امروز بسیار به از این بودیم. نکته‌ای است در مورد توجه که آثارش سال‌هاست مستقلاً تجدید چاپ نمی‌شود اما تحقیق درباره او واجبی می‌گیرند. عشقی شخصیت فراموش‌نشده غربی است که شیخ افکارش بر ذهن ملت‌ی سایه افکنده و نوع عقایدش همه‌گیر است، اما گویی برای خود او جای چندانی نیست. آنچه در پی می‌آید کوششی است برای توضیح این که چرا.

مؤلف

پیش درآمد

علاقه روزگار کودکی و نوجوانی نگارنده به نام و سروده‌های عشقی به‌مرور تبدیل به میل به بررسی انتقادی تر افکار و نوشته‌های او گشت، اما، مانند بسیاری برنامه‌های خرد و کلان دیگر در زندگی هرکسی، اجرای آن به تأخیر افتاد.

نخستین این مناسبت به قصد نقادی در جهان‌بینی آنارشستی و نیهیلیستی عشقی آغاز گردید و در همان خط پیش رفته‌ام. حین غور در مقاله‌ها و نوشته‌های آتشینش، گرچه اندک‌اندک از جهان‌بینی او کاهش نیافت، علاقه‌ام به شخص او بیشتر شد. شخصیت عشقی به‌عنوان شاعر بر نثر پرشور او سایه‌ای پررنگ انداخته و با همه شهرت و هیجانی که پایان کار روزنامه‌نگاری‌اش ایجاد کرد و ظاهراً سبب مرگ او شد، به این جنبه ان‌عالیم او توجه دقیق و مستقیم چندانی نشده است. کوشیده‌ام این بخش نادیده‌مانده شخصیت قلمی عشقی را به سیمای فرهنگی-سیاسی‌اش بازگردانم.

همراهی صمیمانه کارکنان کتابخانه ملی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، و بخش‌های میکروفیلم آنها، به این نگارنده مجاز داد تا علاوه بر منابع دیگر، اوراق زردشده و شکننده روزنامه عشقی و دیگر نشریات آن روزگار را مرور کند و کمک بزرگی بود در جهت مستندکردن مباحث و پرهیز از پستی‌های اشتباه‌ها که سال‌هاست در نوشته‌های بسیاری مؤلفان تکرار می‌شود. در همین باب، تصویری تازه از کار عشقی به‌عنوان سردبیر و ناشر به دست آمد. منابع دست‌اول و قابل اتکا درباره عشقی فراوان نیست. امید که متن‌های دیگری در این زمینه لایه‌لای ستون‌های مطبوعات قدیمی کشف شود و اسناد منتشرنشده دیگری درباره او به دست آید تا بتوان به نتایجی تازه‌تر رسید.

با قدردانی از همفکری سودمند همه دوستانی که در نگارش این کتاب مشوق من بوده‌اند، از آقایان ابوالفضل نوتاج، منوچهر نوتاج و علی دهباشی که دسترسی

به منابعی کمیاب را برای نگارنده میسر کردند، از آقای فرخ امیرفریار که مرا به مآخذی تازه رهنمون شد، و از آقای حسین شهیدی که، پا در رکاب سفر، پیشنهاد این کتاب را با دقت و علاقه خواند و پیشنهادهایی روشن‌گر در میان نهاد، صمیمانه سپاسگزارم.

محمد قائد

اسفند ۷۶

www.ketab.ir

نقد سیر اندیشه به عنوان ماجرای زندگی

چندین خصوصیت شخصی و تاریخی سیمای میرزاده عشقی را از دیگر کسانی که در ادبیات ایران ظهور کردند و به سرنوشتی کم‌وبیش شبیه او گرفتار آمدند متمایز می‌کند. نخست این‌که عشقی جوان مُرد. این از سویی جنبه جوانمرگی و شهادت را در تصویر او پررنگ‌تر می‌کند و از سویی خلوص جوانانه افکار و آثارش را در تضادی شدید با روح بی‌سببی که از آنها به عنوان مصلحت‌اندیشی، عقل‌معاش، ضرورت‌های شغلی و دست‌کشی از مقاومت در نتیجه خستگی یا دلزدگی و البته، مرحله تجربه‌اندوز یاد می‌شود، عشقی ستیزه‌گر زیست، بی‌انعطاف ماند و آشتی‌ناپذیر مرد، حالتی که به نظر می‌آید طی سالیان دراز برای همه‌کس آسان نیست.

در وجه جسمانی، سیمایی داشت مدّعی‌کننده اعتقاد و صداقت و یادآور چهره شاعران و نویسندگانی مانند صوراسرافیل، بهشتین، لرماتوف؛ و از شاعر همعصرش، مایاکوفسکی، بسیار خوش‌سیماتر بود. در سارک و رفتار، شیوه زیستی داشت از نوع قلندرآب‌های هنرمندانه و فقیرانه؛ و بهانه می‌سرکش به آرمانگرایی پرداخت و دیگران را تشویق به بلندپروازی و بهای‌پروایی کرد. در محیطی که بددلی را از کودکی در مغز فرد حک می‌کنند و به او می‌آموزند که ادعای اخلاص را با تردید تلقی کند، عشقی بر این ایمان پای می‌فشرد که چیزی به عنوان حقیقت وجود دارد و انسان می‌تواند و باید در پی آن حقیقت ناب و متعالی برود. اما با این‌که معتقد به حقیقت غایی بود، بشر را ذاتاً پست و توده مردم

۱. عشقی "از زیبایی صوری هم بی‌بهره نبود". (مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من، یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، زوار، ۱۳۴۳، ج ۳، ص ۶۱۶) خوش‌عکس بود و در یکی از تک‌چهره‌هایش، با موی بلند و قلم در دست، بسیار شبیه تصویر شکسپیر به نظر می‌رسد، که احتمالاً تصادفی نیست و آن رُست و قیافه خواست خود اوست.

را رمه‌هایی دوبا از جُهَالِ آلت دست اهریمنانی از قبیل و ثوق الدوله و قوام السلطنه می‌دانست. به زندگی عشق می‌ورزید، اما مرگ را نیز خود به خود واجد ارزش می‌دانست و آرزوی آن را می‌کرد و نوع بشر را زائد و سزاوار تحقیر می‌دانست. در یک جا برای موقعیت زنان از جنبه فرهنگی دل می‌سوزاند، اما در جاهای دیگر تلویحاً با این اعتقاد عوام همراه می‌شد که زنان جنس درجه دومند. انسجام‌بخشیدن به این ملفطه در هم و کهکشان نابسامان افکار ضد و نقیض به مجالی نیاز داشت که از او دریغ شد.

کار سیاسی نزد او نه سنجش سیاست‌های ممکن و استفاده از بهترین جنبه‌های آنها، یا حتی اجرای یک مرام معین، بلکه پای فشردن بر جهان‌بینی ثانوی تقابلی خیر و شر بود. جامعه را نه کلیتی متفاوت از تک‌تک افراد و اجزای تشکیل‌دهنده آن، و حرکت اجتماعی را نه برآیند نیروهای فعال در آن و حاصل جمع و آمیزه مافع متضاد، بلکه آوردگاه خیر و شر می‌دید. در عین حال ملت را چیزی جدا از توده مردم می‌دانست؛ اولی ("ایرانیان هوشیار") مقام والایی دارد، اما دومی ("ایرانیان خاموش")، "این خلق خرد" سزاوار هر تحقیری است (و برای همین است که "من ز مردم این مملکت نیم خوشبین"). فراتر از این، حتی برای تبیین مفهوم خیر و شر از انسان‌های نیک‌کردار هم وقت و نیروی زیادی صرف نمی‌کرد. تمامی تأکید و تکرار او بر ناپودی شر بود، شری که عمدتاً نه تنها در کردار بلکه در نفس وجود اهریمنان، و قوام السلطنه، و ثوق الدوله و بعدها سردار سپه تجسم می‌یافت. نهیب عشقی به مردم و به خوانندگان هشدار و آموزش و اخطار و دستورالعمل نبود؛ نعره‌های کرکننده کسی بود که فرارسیدن قریب‌الوقوع توفان آخرالزمان، ریشه‌کن شدن گیاهان هرزه‌نیانته و وطن‌فروشی و خشکیدن چاله‌های پر از گندابه فساد و دنائت را نوید می‌داد. هچنان‌که در بحث مربوط به عید خون خواهیم دید، لحن او در مواردی، بیش از رفس، شبیه لحن پیامبری است شیطان‌ستیز و مجهز به الهامی از عالم بالا که از کوه پایین آمده و در آگاهانیدن خلق از آنچه سروش غیبی به او ابلاغ کرده است لحظه‌ای درنگ روا نمی‌دارد.

این‌گونه تفکر آخرالزمانی، که خرده‌کاری و اصلاح‌گرایی و مشغول‌شدن به فهرستی از مسائل ریز و درشت و مشکلات حقیر را کنار می‌گذارد و مستقیماً به قلب سرفصل‌های عظیم خیر و شر و سیاه و سفید می‌زند، همواره در تفکر و در

روان‌شناسی اجتماعی بسیاری از مردم جهان جای داشته است: باید به قهر و به بطن پرداخت، و تا همه چیز ویران نشود، آبادی ناممکن است. در اصطلاح سیاسی دو قرن گذشته، به این گونه جهان‌بینی آنارشیسیم گفته‌اند: نابود کردن همه چیز و محو هر اقتدار و محدودیتی به امید بازسازی همه چیز در شکلی متعالی در آینده‌ای نامعلوم.^۱ عشقی تفکری را که پیش از او هم وجود داشت گرفت و آن را بدون مبنای نظری محکم و تعاریف دقیق تکرار کرد و می‌توان گفت در جامعه ایران قوت بخشید و جا انداخت. در فصل دوم می‌کشیم نشان بدهیم عقاید او نه از نوع انقلاب به معنای نوین آن، یعنی معنایی که از انقلاب فرانسه به بعد یافت، بلکه از جنس آنارشیسیم و نهیلیسم است (در زمان اقامتش در استانبول در تحسیده‌ای سرود: "بشر یک لکه تنگی است اندر صفحه گیتی/ سزد پاک ای زمین زین بهره‌برده" - نور گردی).^۲

۲. anarchism: "آنارخوس" [an ar ch os] اصل یونانی این واژه، صرفاً به معنی 'بدون حاکم' است و از این رو پیداست که آنارشی را می‌توان در سیاق وسیعی هم در معنای منفی فقدان حکومت و هم در معنای مثبت آن به کار برد، زیرا حفظ نظم مستلزم وجود حکومت نیست. (اور کاک، جرج، آنارشیسیم، ترجمه هرمز عبداللهی، معین، ۱۳۶۸، ص ۱۳۶۸)

"آنارشیسیم، همانند هر مرام دیگری در سیر آرمایه‌ها، در وهله نخست انتقادی است از ترتیبات اجتماعی کنونی، و در درجه بعد طرحی است برای تغییر این مسئله. مثلاً این اصل [آنارشیسیم] را که انسان در طبیعت خویش خوب است نمی‌توان با اشاره به رفتار پیرانهای که طر تاریخ بشر روی داده است رد کرد، چون پاسخ سرراست این خواهد بود که به انسان هرگز فرصت داده نشده قابلیت‌های خویش را تحقق بخشد و از این رو طبیعت رثوف او به سبب اقتدار نهادین فاسد گشته است. هم‌چنان، چشم‌انداز آرمانشهر را نمی‌توان با موضوع ملال‌آور بودن جامعه‌ای برابری خواه و بی‌تضاد از میدان به در کرد. نکته حریف که ما، مخلوق‌های فاسد عصری فاقد اخلاق، در چنان جهانی ملول خواهیم شد، در حکم استوایی سنگ‌نظارانه در باب شرایط جامعه‌ای است که به بهترین نحو به تعالی روح انسان خواهد انجامید. آنارشیسیم روحانی مثال به آرمانشهر باشد و هرچند که تحلیل‌ها و تجویزهایش ناهوشمندانه به نظر برسد، نمایانگر یکی از بروزهای اندیشه‌ای اساسی از شیوه‌ای است که انسان تاکنون برای نظم‌بخشیدن به زندگی خویش برگزیده است."

(International Encyclopedia of the Social Sciences, Macmillan, London, 1968)

آنارشیسیم در قرن هجدهم در مذهب منفی و علیه مخالفان وضع موجود به کار رفت، اما در قرن نوزدهم مکتبی شد دارای مبلغ و پیرو (برای توضیح بیشتر درباره پیشینه آنارشیسیم و برخورد مارکس به آن، نگاه کنید به فصل دوم، پانویس ۲۲).

۳. nihilism: هیچ‌انگاری، نیست‌گرایی، نیست‌انگاری. "این واژه با رمان پدران و پسران (۱۸۶۲) نوشته ایوان تورگنیف بر سر زبان‌ها افتاد و بیانگر آرای رادیکال‌های روسی دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ است که منکر هرگونه اقتدار مستقری بودند. سخنگوی این جماعت، دیمیتری یساروف، منتقد ادبی جوان، می‌گفت: 'آنچه را می‌توان شکست باید شکست، نهیلیست‌ها، به نام رهایی فرد، به مذهب، همه ارزش‌های معنوی، ساوراء طبیعی، زیان‌شناسی هنری و قواعد مرسوم فکر و زندگی می‌ناخستند. آنان مدافع تجربه و آزمون، علوم طبیعی و 'واقع‌گرایی' بودند. نهیلیسم بیشتر طبعانی اساساً روشنفکرانه و عاطفی با لحنی به شدت شخصی بود تا مرامی سیاسی یا اجتماعی، با این همه راه را برای جنبش‌های رادیکال سیاسی و اجتماعی بعدی هموار کرد."

(Grolier Encyclopedia International, New York, 1972)

از نظر مشرب فلسفی، او را می‌توان دهری، و از نظر روحیات، دلسپرده به سودازدگی دانست: میل به کشاندن پیروان به‌سوی هدفی که خود مرشد هم تعریفی دقیق از آن ندارد و با این توهم زندگی می‌کند که هرگاه سسی تا مرغ به‌طرفی پرواز کنند، سرانجام خودشان سیمرخ خواهند شد (داوری نهایی، مانند هر کار دیگری، بستگی به درجهٔ موفقیت دارد: در قضاوت تاریخی، معمولاً پیروزمندان را متفکرانی صاحب اراده و تخیل قوی می‌دانند، و ناکامان را سودازدگانی خیال‌پرور). انسان دهری سودازده شاید جمع اضداد به نظر برسد، اما گرایش‌های آنارشستی راهی برای سازش ناپایدار این دو دیدگاه به دست می‌دهد... خواهیم دید که این تنها تناقض در افکار او نبود.^۴

عشقی در نثر و هم در نظم عامه‌گرا بود. افزون بر شعرهایی که به سبک قدما می‌رود، آنچه خطاب به عوام و برای تودهٔ مردم می‌نوشت سطحی از سخنوری و سبکی و قلم‌گویی وجود داشت که می‌توانست برای مردم کوچه و بازار و قهوه‌خانه نیز، انداز خواص اهل محفل جاذبه داشته باشد. در عین حال و در کنار این سنت‌گرایی، نوآوری‌اش در واژگان و در ساختار زبان او را در ردیف نخستین پیشگامان نوگرایی در عرصهٔ ادبیات ایران جای می‌دهد. اگر همهٔ اینها برای ماندنی شدن آثارش در عرصهٔ ادبیات سیاسی ایران کافی نباشد، قرار گرفتنش در سرحلقهٔ قربانیان خشونت سیاسی در عهد آخرین دودمان پادشاهی ایران تمایز بی‌چند و چون اوست. اگر به‌دقتی پسیان را که به‌عنوان یک نظامی در نتیجهٔ تمرد در برابر قدرت مرکزی حاکم افتاد، و سید محمد خیابانی را که در کشمکش برای کسب قدرت سیاسی - اجتماعی، در ردهٔ مناسب خود بگذاریم، عشقی نخستین فردی بود که پس از کودتای ۱۲۹۰ علناً به‌عنوان فردی بی‌دفاع ترور شد، شهیدی که برخلاف بسیاری دیگر از قربانیان قتل و بعدی، تنها با قلم و به‌عنوان شاعر و روزنامه‌نگار و نویسنده به میدان آمده بود و بیرون از این حیطه، انگیزه یا سابقه‌ای مربوط به کسب قدرت سیاسی و اداری و

۴. در تاریخ اسلام، خوارج نخستین و مشهورترین آنارشست‌ها بودند. شعار آنها در جنگ‌های صفین و نهروان، لا حکم الا لله ("داوری جز الله وجود ندارد")، حرف آنارشست‌های عصر جدید هم هست که حکومت بد و بدتر معنی ندارد و حکومت به‌طور مطلق شرّ لازم می‌آید. با این تفاوت بسیار مهم که نخستین موضعگیری آنارشست مدرن نه تنها ردهٔ حکومت و مالکیت، که انکار خدا هم هست. در ایران عصر جدید، گروه مذهبی کوچکی به نام فرقان، که خشونت را تقدیس می‌کرد و همواره ضروری می‌دانست، بیانگر طرز فکر خوارج و نمایندۀ آنارشست‌های حدابرست بود.

مالی و شائیه ارتباط با قدرت های خارجی در کارنامه اش وجود نداشت. نخستین آدمکشی تمام عیاری که در نامه اعمال باند نظامیان کودتای سوم اسفند، و در نهایت در کارنامه خاندان پهلوی، ثبت شد قتل عشقی بود. ملک الشعراء بهار او را "اولین مقتول ما" لقب می دهد. منظور بهار اولین مقتول در مبارزه برای مهارزدن بر رضاخان سردار سپه و بر سر تغییر سلطنت اوایل دهه ۱۳۰۰ بود؛ اما، در نگاه به گذشته، عشقی نخستین قربانی — یا دست کم نخستین قربانی روشنفکر و مشهور — سلطنت پنجاه و سه ساله آخرین خاندان شاهی ایران هم هست.

کسان دیگری نیز پیش از عشقی و پس از او به سبب افکار و نوشته هایشان کشته شدند؛ اما آنچه سیمای عشقی را از دیگران متمایز می کند و (حتی با وجود کسی مانند جهانگیر صوراسرافیل که جوان مُرد و نویسنده بود) به او سیمای شهید اول را قلم می برد این نکته است که مطبوعات ایران در سال های بین پایان جنگ جهانی اول و آخر سلطنت رضاشاه خواننده و مخاطبان گسترده تری یافت و عصر روزنامه چاپ رنگی، از نصیحت و انشانویسی را پشت سر گذاشت. معمولاً در بحث از ادوار مطبوعات ایران، تمایل عمومی به تجسم دوره پرحادثه ۱۳۲۰-۱۳۳۲ است. یاد آن سال ها بخشی از تجربه معاصران است و غیرطبیعی نیست که تجربه های دورتر در برابر تجربه دست اول کم رنگ تر به نظر برسد. در سال های جنگ جهانی اول و در سال های فترت بین دو دودمان سلطنتی، نیاز به آگاهی از اخبار ایران و جهان هرچه بیشتر در جامعه شکل می گرفت، اما تقریباً هیچ وسیله ارتباط عمومی دیگری وجود نداشت و این حقیقتی یگانه برای مطبوعات فراهم می کرد. تا رواج رادیو هنوز سال ها راه بود و رهیة مطبوعات خارجی حتی از خواندن آن هم دشوارتر بود و به اقلیتی بسیار کوچک محدود می شد.

افزون بر این، تجربه سال های پریشانی و اشغال ایران طی جنگ اول جهانی و فقر، غدر دشمنان و دغلکاری مؤتلفان خارجی، و ضعف مفرط دولت مرکزی در اداره کشور به تجربه سیاسی مشترکی تبدیل گشته بود که در صدر مشروطیت هنوز وجود نداشت. نویسنده و خواننده عصر نهضت مشروطیت نیز مانند مبارزان فعال آن روزگار در دنیای بسیار تنگ و یکنواخت ناصرالدین شاهی بزرگ شده بودند و چیزی به عنوان تجربه سیاسی مشترک در دنیایی بزرگ و خاطره حضور در نبردهای پرافت و خیز سیاسی هنوز شکل نگرفته بود. ناکامی نتیجه حدی از

انتظارات است و به همان نسبت افزایش می‌یابد. هنگام ترور ناصرالدین‌شاه در سال ۱۲۷۵ شمسی و در پایان دورانی پر از ظلم همراه با ثبات، انتظارات عمومی هنوز بسیار کمتر بود و با انتظاراتی که بیست سال بعد در تجربه‌های تلخ دورانی پر از ستم، اما بی‌ثبات، پدید آمد بسیار تفاوت داشت. در فصل اول، «در صحنه پیکار اجتماعی»، در این باره بحث خواهیم کرد.

این حقیقت دارد که دربار قاجار کوشید از قتل عشقی به سود خود و علیه قاتلانش که مدعی حکومت بودند بهره‌برداری کند و به هرچه مفصل‌تر و مدمی‌تر شدن تشییع جنازه او کمک کرد و «طرفداران عشقی در دربار حادثه قتل ناصر را وسیله تظاهر بر ضد سردار سپه قرار دادند.»^۵ حرکت جماعت پشت بابت او یکی از نکات مهمی بود که از همان فردای ترور عشقی تصویری بسیار رنگ و بوی شهرت، محبوبیت، مظلومیت و شهادت بر ذهن جامعه حک کرد، تصویری نرایی که با گفتار هتاکانه یک قلندر بددهن همخوانی نداشت. «عده تشییع‌کنندگان را بیست و سی هزار نفر می‌گفتند. اجمالاً از شاه‌آباد تا چهارراه سیروس و از آنجا تا راه‌آهن گرفته بودند»^۶ و «قریب سی هزار نفر از مسجد مرحوم سپهسالار، خیابان شاه‌آباد، لاله‌زار، ناصریه، بازار تا دم دروازه حضرت عبدالعظیم با مرائی و ذکر مصائب و احوال آن سید مرحوم جنازه را مشایعت... و دو ساعت بعد از ظهر جمعه با حضور عده کثیری در این بابویه مراسم تدفین به عمل آمد»^۷.

این هم حقیقت دارد که عشقی اعتقاد داشت: قاجار باید ادامه یابد و تجربه مشروطیت کامل شود و، مانند بسیاری دیگر، سواد زیاد جمهوری را بازی عوامل خارجی و عمال بومی‌شان می‌دانست و می‌پنداشت. این مردان کهنه‌کار و آمدن دزدان تازه‌کار یعنی ائتلاف هرچه بیشتر مال‌ملت. اما این هم عقیقت دارد که او خصوصیات اصلی یک شهید را در خود داشت: شاعر و سخن‌پرداز و نازک‌خیال؛ بلندنظر و با مناعت و قانع؛ دل‌سپرده به احساسات (اگر نگوئیم اصول) و آرمان‌هایی که تقریباً یقین داشت در راه آنها سر خواهد باخت؛ پرشور و شرس، و در واقع یکی از رساترین نعره‌هایی که در تقبیح ثروتمندسالاری و تسخطنه

۵. آرتین پور، بحی، از صبا تا نیمه، کتاب‌های جیبی، چاپ چهارم، ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۳۶۵.

۶. مستوفی، شرح زندگانی من، ج ۳، ص ۶۱۶.

۷. روزنامه قانون، شماره ۶۱، به نقل از مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، ج ۳، ص ۶۷.

امتیازهای موروثی در جامعه ایران شنیده شد؛ و یکی از بلندترین صداهایی که، به یمن مرگ زودهنگامش، طی سال‌های پس از آن همچنان با شعرهای رمانتیک و زبان هجاگویش طنین انداز ماند. و باز، به یمن ترور عشقی ملت می‌توانست ادعا کند. و تا حدی ثابت کند، که از همان ابتدا در راه نبرد با خودکامگی رضاشاه جهد کرده و در پیشگاه آزادی خون داده است. صفاتی مانند 'سید اولاد پیغمبر' و 'جوان رعنا' مکمل تصویر شاعر شوریده‌ای است که جنازه‌اش را مردم کوچه و بازار تهران روی دست بردند.

در وجه عملکرد اجتماعی، به عشقی ایفای نقش شهیدی احاله شد که اشتیاق او، ایثار خون خویش نمایانگر تمایل قلبی ملت به فداکاری در راه تن‌زدن از تسلیم به بلندپروازی‌های یک دیکتاتور آینده است. روزنامه قرن بیستم عشقی، که شماره‌های آن سال به سال و اندی به زحمت از بیست گذشت، بسیار نامنظم انتشار می‌یافت. خواننده چندان نداشت و شهرتش را، اگر فرض کنیم شهرتی به دست آورد، مدیون ام‌خود عشقی بود. این گمنامی و مهجوری حتی در اظهارنظرهای مورخان بعد هم هست، تا بدان حد که بسیاری از مؤلفان تاریخ‌های ادبی-اجتماعی ایران آن را شماره این جریده را نخستین شماره آن گرفته‌اند. در انتهای این کتاب به همان اندازه هم پرداخت که دخالت او در این شماره بدفرجام بسیار کمتر از آن بود که غالباً گمان می‌رود.

با توجه به همین جوانب، در برخورد به عشق و شعر و نثر و اندیشه او با چند سیما روبه‌رویم. یکی شخصیتی است که در گردباد رنات در دوره‌ای بسیار پرتب‌وتاب کوشید سر خم نکند و با کسی کنار نیاید. عشقی، انزلی‌کننده نشد و در سنگر ماند. اما پاسخ این سؤال که از چه چیزی و چگونه دفاع می‌کرد ممکن است بر داوری ما در باب تاکتیک او و موقعیت و مکان سنگرش تاثیر بگذارد. در نگاه به گذشته، جنگیدن تا آخرین قطره خون در یک سنگر خاص ممکن است خدمتی به یک آرمان به حساب آید؛ اما هدف غایی هر تقلایی پیروزی بر حریف است. قدر و قیمت عشقی در این است که به نیابت از سوی جامعه و در اجرای خواست وجدان عمومی برای مقاومت در برابر دسیسه‌بازی و توطئه‌چینی جان باخت.

بنابراین دست‌کم با دو عشقی روبه‌رویم: یکی در قالب اسطوره مقاومت و پرخاش به جابریت؛ شهید راه حق‌گویی و ستیز با باطل؛ کبوتر به خون خفته بام میهن که کشته کینه و نفرت زراندوزان و جباران گشت (اسطوره را به معنی

تصویری می‌گیریم بزرگ‌تر از واقعیت، و افسانه‌ای که با آن با توجه و احترام برخورد شود).

دربارهٔ اسطورهٔ عشقی جدلی نیست. عشقی دوم نویسنده، شاعر، روزنامه‌نگار و انقلابی و نظریه‌پرداز است که می‌توان عقاید، آرا و نوشته‌هایش را نقد کرد و به آنها نمره داد. می‌دانیم که این دو از یکدیگر جدایی ناپذیرند. اما در واقع هدف از این تفکیک ظریف و دشوار پرهیز از داوری دربارهٔ عشقی با معیارهایی مربوط به پس از عصر اوست. در جاهایی از این کتاب ممکن است به نظر برسد که دربارهٔ عشقی با عقل امروزی داوری می‌کنیم. اما نیت این نیست و چنین کاری را از نظر روش‌شناسی و منطق تاریخی نادرست می‌دانیم. چنین بازنگری‌هایی، در واقع، نقد میر تفکر ماست با توجه به عناصر تشکیل‌دهندهٔ آن، و یادآوری انتظارهای بجا و نابجا و رزوه‌ها و بریادرفته‌مان. نمی‌پرسیم چرا عشقی این‌طور یا آن‌طور فکر می‌کرد؛ می‌گوییم، یا برخی از ما، در گذشته این‌طور فکر می‌کرده‌ایم و شاید هنوز همین‌گونه فکر کنیم.

دست‌آخر این کتاب را اندیشهٔ کوشیم از حد معرفی فراتر نرویم، سرانجام از نوعی داوری ضمنی دربارهٔ عشقی به عنوان موضوع بحث‌گریزی نیست. به عنوان هموطن و شریک دردهای عشقی، از اندیشهٔ او را حلاجی می‌کنیم، نه در جایگاه یک داور مطلقاً بی‌طرف. در نقد سخت‌گیرانهٔ اندیشه و آثار عشقی، او را توبیخ نمی‌کنیم، بل بخشی از سیر تفکر جمعی و یکی از سخنگویان پرشونده‌ای به حساب می‌آوریم که فکرهای پدران ما و خود ما را بر زبان می‌آورده است.

شخص عشقی در تاریخ مبارزات سیاسی-روشنفکرانهٔ ایران جایگاهی یافته و همچنان آن را حفظ خواهد کرد، هرچند که به اجزای آثار او توجهی چندان دقیق نشود. اما جهان‌بینی او، یا آن جهان‌بینی عمدتاً عاطفی و درونی می‌باشد که او در دل می‌پروراند، در فکر اجتماعی و در سر ما ته‌نشین شده است. در همین رو، نقد تفکر عشقی را نقد تفکر اجتماعی و روان‌شناسی اجتماعی عصر حاضر هم می‌دانیم. و باز از همین روست که در کتاب حاضر دربارهٔ نظرات او نه به عنوان چیزی که کسی در زمان خویش و در حد معلومات خویش گفت و رفت، بل عناصر و اجزایی موجود در تفکر امروزیان هم داوری می‌کنیم.

وطنخواهی عاطفی، از نوع وطنخواهی عشقی، سایه‌ای بر فکر ما افکنده که ممکن است در سایه‌روشن آن‌گونه تفکر نکته‌های بسیاری در آن جهان‌بینی را از

نظر دور بداریم. نوشته عشقی عکسی از جنبه‌هایی از فکر همه ماست که می‌تواند به بهتر شناختن خودمان کمک کند. و باز به همین سبب، در این کتاب، برای نخستین بار، روزنامه‌نگاری عشقی جدی گرفته می‌شود و حجمی در حد دیگر جنبه‌های فکر و قلم او به این رشته از فعالیت‌های زندگی کوتاهش اختصاص می‌یابد.

عکسی که از فاصله بسیار نزدیک از مجسمه‌ای عظیم گرفته می‌شود ممکن است شباهت چندانی با دورنمای آن نداشته باشد؛ خلل و فرج‌ها از فاصله دور به چشم نمی‌آید و زنگار فلز از روی پایه‌ای سنگی و در ارتفاع ممکن است جلوه‌ای متفاوت با آنچه از یک قدمی دیده می‌شود داشته باشد. در بخش فعالیت‌های تئاتری عشقی می‌بینیم وقت و پول مختصرش را در راه کاری تفریحی و کم‌سود و بی‌صرف مانند راه‌اندازی چیزی به زحمت شبیه ایرا درباره شهریاران باستانی هدر می‌داد و آنگاه عامه مردم را ملامت می‌کرد که کودکان و هنرنشنانند. در بخش «تجربه روزنامه‌نگاری» می‌بینیم روزنامه بدچاپ، پرغلط و کم‌مطلب او نمی‌توانست به پای روزنامه‌ها بهتر باشد، که در همان زمان منتشر می‌شد برسد و با آنها رقابت کند. به جای دست‌زدن به یاد حرفه‌ای و واقع‌بینانه از خود، درباره سید اشرف‌الدین حسینی (نویسنده روزنامه ککای و پرخواننده نسیم شمال که در آخر عمر کارش به فقر و دارالمجانین کشید) می‌نوشت: «اگر از من بپرسند، سید اشرف و سید اشرف‌ها از روز اول دیوانه‌اند که قدم در راه این جامعه بی‌وفا می‌گذارند.»^۸

این تصویرهای درشت از شاعر و هنرمندی که روزنامه‌اش، به رشته خود او، تنها دو مشترک داشت، همان تصویری نیست که از ورای زمان در ذهن جامعه نقش بسته است. جامعه عشقی را شهید راه قلم و آرمان آزادیخواهی می‌داند و می‌پندارد محال است مردم به روزنامه یک شهید در زمان حیاتش اعتنا کرده باشند. اما خواهیم دید که واقعیت دارد. منظور نه معیوب جلوه دادن تصویر شکوهمند عشقی و نه ملامت اهل زمانه اوست؛ هدف غور در این پدیده پیچیده است که مجسمه‌ای از مرمر یا برنز، به‌رغم همه کج‌وکولگی‌هایی که از نزدیک در آن دیده می‌شود، ممکن است در چشم‌انداز تاریخی بسیار باالیه جلوه کند.